

امپراتوری چنگیزخان

سرشناسه: استریسگات، تامس، ۱۹۵۸ - م.
عنوان و نام پدیدآور: امپراتوری چنگیزخان / تامس استریسگات؛ ترجمه منوچهر پزشکی
مشخصات نشر: تهران: ققنوس، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۱۲۷ ص.؛ مصور.
فروست: تمدن‌های گمشده؛ ۷.
شابک: 978-964-311-792-4
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا.
یادداشت: عنوان اصلی: *Genghis Khan's Mongol Empire*, 2006
موضوع: چنگیزخان، ۵۴۹-۶۲۴ق. - ادبیات نوجوانان
موضوع: مغولان - تاریخ - از آغاز تا ۱۵۰۰م. - ادبیات نوجوانان
شناسه افزوده: پزشکی، منوچهر، ۱۳۳۴ - ، مترجم
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸ الف۵الف/DS۱۹
رده‌بندی دیویی: ۹۵۰/۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۷۱۲۳۵۶

تمدن‌های گمشده - ۲

امپراتوری چنگیز خان

تامس استریسگات

ترجمه منوچهر پزشک



این کتاب ترجمه‌ای است از :

Genghis Khan's Mongol Empire

Thomas Streissguth

Lucent Books, 2006



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری
شماره ۱۰۷، تلفن ۶۶۴۰۸۶۴۰

* * *

تامس استریسگات

امپراتوری چنگیزخان

ترجمه منوچهر پزشک

چاپ اول

۳۰۰۰ نسخه

۱۳۸۸

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۳۱۱ - ۷۹۲ - ۴

ISBN: 978 - 964 - 311 - 792 - 4

info@qoqnoos.ir

www.qoqnoos.ir

Printed in Iran

۳۸۰۰ تومان

فهرست

۷	پیشگفتار: امپراتوری چادر نشینان
۱۳	۱. برآمدن چنگیزخان
۳۱	۲. نیروی توقف‌ناپذیر: ارتش مغول
۴۷	۳. مجموعه قوانین مغول‌ها
۶۱	۴. زندگی مغول‌ها
۷۹	۵. شمنیسم و آسمان جاویدان
۹۵	۶. انحطاط امپراتوری مغول
۱۱۵	یادداشت‌ها
۱۱۹	برای مطالعهٔ بیشتر
۱۲۱	مأخذ
۱۲۵	نمایه

پیشگفتار

امپراتوری چادر نشینان

ارتش مغول، در اوایل سده سیزدهم،^۱ در بخش وسیعی از آسیا وحشت پراکند. مغول‌ها به رهبری چنگیزخان، از سرزمین خود در شمال شرق آسیا به حرکت درآمدند و همه کشورهای سر راه خود را نابود ساختند. شهرهایی که مقاومت کردند تسخیر و مردمشان قتل عام شدند. مغول‌ها از چین تا عراق و تا کوه‌های قفقاز هجوم آوردند و در هر میدانی که جنگیدند، پیروز شدند.

هیچ دفاعی در برابر سپاه چنگیزخان وجود نداشت. مغول‌ها صحرانشینانی پرطاقت بودند که به زندگی در آب و هوای بسیار خشن عادت داشتند. این سربازان با مهارت در به کارگیری تیر، نیزه، تبرهای جنگی و تاکتیک‌های غیر قابل پیش‌بینی و حیل‌های جنگی برای تضعیف روحیه دشمنانشان می‌جنگیدند. آنان از منجنیق و تونل‌های زیرزمینی برای ویران ساختن محکم‌ترین باروها استفاده می‌کردند. با پخش شدن اخبار تهاجمات مغول در سراسر آسیا، همه ارتش‌ها می‌گریختند یا پیش از آن‌که جنگی آغاز شود، به راحتی اسلحه خود را بر زمین می‌گذاشتند.

با رهبری چنگیزخان، مغول‌ها خود را از جماعتی پراکنده و بسیار فقیر، بدون هیچ‌گونه صنعت یا کشاورزی، به ترسناک‌ترین مردم روی زمین بدل کردند. آن‌ها چین شمالی، آسیای مرکزی، بغداد و امیرنشین‌های روسیه را فتح کردند. پس از مرگ چنگیزخان، به هجوم دستجمعی به لهستان پرداختند، سپس تا مجارستان پیش رفتند و در آن‌جا سپاهیان شاه بلای چهارم^۲ را درهم شکستند. آن‌ها پس از عقب راندن این شاه تا کرانه‌های دریای آدریاتیک،

۱. در سراسر کتاب تاریخ‌ها به سال میلادی هستند.



در سده سیزدهم، چنگیزخان و ارتش مخوف مغول در تمام آسیا نفوذ کردند و امپراتوری عظیمی به وجود آوردند.

حرکت خود را به سوی دروازه‌های وین، پایتخت خاندان پادشاهی هابسبورگ،^۱ ادامه دادند. برای کسانی که طعم تلخ هجوم ایشان را چشیده بودند، مغول‌ها چونان فرستادگانی از جهنم به نظر می‌آمدند (نام مستعار آن‌ها، «تاتارها»^۲، برای اروپاییان یادآور «تارتاروس»^۳، دنیای زیرزمینی اسطوره‌ای یونان باستان بود). در میدان جنگ آنان هرگز امان نمی‌دادند و بسیار به ندرت به شهرنشینان، از جمله زنان و کودکان، پیشه‌وران و اهل حرفه، اشراف و شاهان، ترحمی نشان می‌دادند. آنان نیرویی نابودگر و ضد تمدن را به نمایش گذاشتند. در

1. Hapsburg Empire

2. Tartars

3. Tartarus

سراسر تاریخ، آنان همان‌گونه وصف شده‌اند که چینیان آنان را توصیف کرده‌اند: وحشیان و جنگندگان، طاعونی به شکل آدمی که انسان گرفتار آن شود، همانند افتادن آدمی به چنگال ددان درنده‌خو.

با این همه، گونه‌ای تمدن مغولی بر پایه اسطوره و سنت شفاهی وجود داشت. مغولان خود را از شکارچیان جنگل‌نشین به رمه‌داران صحراگرد تغییر داده بودند که با تغییر فصل جابجا می‌شدند و به عشیره‌های کوچک و مستقل تقسیم شده بودند. اقوام تسخیر شده با این شیوه زندگی سازگاری نشان ندادند، اما پس از پایان تهاجمات مغول، از یک دوره ثبات و امنیت بهره‌مند شدند. مغول‌ها با امن کردن جاده‌های تجاری که در گذشته خطرناک بود، به ترویج بازرگانی پرداختند و ارتباط میان آسیای شرقی و خاورمیانه را برقرار کردند. آنان نسبت به ادیان و فلسفه‌ها تسامح نشان دادند و دانشمندان و صنعتگران بیگانه را به خدمت گرفتند. این‌گونه کارها در قلمرو مغول‌ها، از بسیاری جهات متأثر از خود چنگیزخان و برداشت او از نوعی نظم جهانی جدید و بهتر بود.

تمدن مغولی

ایده ایجاد قلمرو جهانی مغولی، متعلق به مشهورترین و مخوف‌ترین فرد مغول، چنگیزخان بود. او که هنگام تولد تموچین نامگذاری شد، پسر یک رئیس قبیله بود که از سال‌ها تبعید و ستیز و حبس و اسارت جان به در برد و سرانجام در سال ۱۲۰۶ با عنوان چنگیزخان (= فرمانروای عالم) به ریاست مغول‌ها انتخاب شد. چنگیزخان با متحد ساختن قبایل مغولی قدرت را به دست گرفت. او در حدود بیست و یک سال بر مغول‌ها فرمان راند و همه او را مردی با توانایی مافوق طبیعی و بنیانگذار امپراتوری مغول می‌دانستند. در تمام مدت سلطنت او هرگز کسی جرئت مخالفت با نفوذ او، پسران یا بستگانش را نیافت. مجموعه جدیدی از قوانین، خط، یک نظام اداری مؤثر، ارتشی آسیب‌ناپذیر و بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ، ماترک اوست.

چنگیزخان شیوه زندگی مغولی را بهترین نوع زندگی می‌دانست، همچون آرمانی که همه بشریت در آرزوی آن باشند. فتوحات و قوانین او در پی این هدف بودند که آرمان‌های او را به قبایل چادر نشین آسیا و همه جهان برسانند. او نظمی را بر قوم خود تحمیل کرد که در آن هر فرد جایگاه، وظیفه و رفتار معینی داشت.

گرچه چنگیزخان به فرهنگ مغولی چونان آرمانی جهانی می‌نگریست، به صنعت و

فلسفه خارج از مرزها نیز روی خوش نشان می‌داد. او سلاح‌های جدید چینی‌ها و ایرانی‌ها را پذیرفت. به مسیحیان، مسلمانان و بودایی‌ها اجازه داد در میان مردم او زندگی کنند. خط اویغورها، مردم دیگری از آسیای میانه، را بر قوم بی‌سواد خود تحمیل کرد.

در هنگام مرگ چنگیزخان در ۱۲۲۷، امپراتوری مغول هزاران مایل سرزمین‌های خراجگزار، از چین تا آسیای میانه، ایران و روسیه را دربر می‌گرفت. هرچند که ممکن نبود همه این قلمرو حقیقتاً مغولی شود، یعنی جمعیت آن‌ها را قوم مغول تشکیل دهد و به لحاظ سیاسی و فرهنگی مسخر مغول گردد. مغول‌ها نمی‌توانستند مردم شهرنشین را به چادرنشینی و کشاورزان یکجانشین را به رمه‌داران کوچ‌نشین تبدیل کنند. روسیان، ایرانیان، چینی‌ها و دیگران به دلیل داشتن فرهنگ و تمدن خاص خویش، یا روش‌های مغولی را ناپسندیدند یا بر آن غلبه کردند. افزون بر این، هنگامی که پادشاهان مغول کشورهای جدید را گشودند و در آن‌ها مستقر شدند، شیوه زندگی چادرنشینی در صحراها را رها کردند و به همین دلیل برتری در جنگیدن را از دست دادند. آنان بدون راهبری و الهامات چنگیزخان، آرمان قلمرو جهانی مغول را به فراموشی سپردند.

به همین دلیل، امپراتوری مغول گذرا بود چنان‌که سرنوشت امپراتوری‌هاست و فقط در حدود ۱۵۰ سال ادامه یافت. تا پایان سده پانزدهم این امپراتوری به کلی از هم پاشید. مغول‌ها به سرزمین اصلی خود بازگشتند و به دو گروه بزرگ متخاصم تقسیم شدند. آنان با سپاهیان سلسله مینگ در چین وارد ستیز و کشمکش شدند، در نبردی استثنایی پیروز گردیدند و یک امپراتور چینی را به اسارت گرفتند. اما روزگار فتوحات و امپراتوری آنان به سر آمده بود.

آثار اندک باقی‌مانده

مغول‌ها آخرین موج صحرائشینان آسیا و آخرین مهاجران بزرگ جهان بودند. اما برخلاف هون‌ها،^۱ سلت‌ها^۲ و ژرمن‌ها،^۳ و دیگر اقوامی که در گروه‌های بزرگ مهاجرت کردند، هرگز دست از خلق و خوی کهنه خویش برنداشتند تا در یک مکان جدید مستقر شوند و شیوه زندگی جدیدی در پیش گیرند.

برای مورخان و باستان‌شناسان، مغول‌ها پازل تاریخی شگفت‌انگیزی را به نمایش

1. Huns

2. Celts

3. Germans

می‌گذارند که بسیاری از قطعات کلیدی آن مفقود است. آثار باقی مانده از امپراتوری بسیار کم است. قراقوروم، پایتخت امپراتوری، در سده پانزدهم به دست چینی‌ها ویران شد. مغول‌ها هیچ شهری از آن خود بنا نکردند؛ آنان در کلبه‌های گرد ساخته از چوب و نم‌زدگی می‌کردند. آنان هیچ بنای تاریخی، کلیسای جامع، برج یا دیوار بلندی نساختند. فقط برجسته‌ترین افراد ایشان، در گورهایی به دقت مخفی نگه داشته و بدون هیچ نشانی نهاده می‌شدند.

پس از انقراض امپراتوری مغول، بسیاری از ساخته‌های دستی و نوشته‌ها در معابد بودایی محافظت می‌شدند. اما هنگامی که اتحاد شوروی و جمهوری خلق چین، در سده بیستم بر اساس فلسفه مارکسیستی بر ضد هر شکلی از دین سازمان‌یافته مبارزه کردند، بودیسم نیز مانند همه ادیان دیگر مورد حمله قرار گرفت. معابد مورد حمله قرار گرفتند و ویران شدند، راهبان آن‌ها کشته یا زندانی گردیدند و دارایی‌های ارزشمندشان به تاراج رفت. در نتیجه، آثار باقی مانده از زمان چنگیزخان بیش‌تر به حوزه ادبیات تعلق دارند. زندگی چنگیزخان در دو کتاب مهم که به دست آیندگان نوشته شده‌اند، حفظ شده است: آلتان دبترا [احتمالاً به معنای «دفتر طلایی»] شرحی از خانواده و تبار چنگیزخان بود. هرچند



اصل این اثر موجود نیست، یک روایت چینی از آن به تاریخ ۱۲۶۳، با عنوان گزارش اردوهای امپراتور مقدس جنگاور،^۱ تاریخ امپراتوری مغول را از خطر نابودی نجات داد. منبع اصیل دوم در باره تاریخ مغول با عنوان تاریخ سری مغول نیز تقریباً پس از مرگ چنگیزخان استنساخ و به وسیله چینیان نگهداری شد. مورخان بر این عقیده‌اند که این کتاب از آن‌جا که فقط رویدادهای دوره چنگیزخان و پسرش اوگتای را دربر دارد، احتمالاً زمانی پیش از ۱۲۴۱ نوشته شده است. اگرچه، کتاب تاریخ سری مغول، بیش از آن‌که در بردارنده پاسخ‌ها باشد برانگیزنده پرسش‌هاست و متن آن، چنان مبهم است که فهم آن فقط در توان متخصصان تاریخ مغول است.

اما چنگیزخان و امپراتوری مغول فراموش نشدند. در نظر کسانی که با آنان در میدان نبرد یا از پشت دروازه‌ها و دیوارهای بلند روبرو شدند، ظاهر شدن آنان کابوسی بود که به حقیقت پیوست. برای دانشجویان و دانشوران، ظهور و سقوط قدرت مغول – و اعمال چنگیزخان و ارتش او – معمایی جاذب باقی خواهد ماند که هنوز بر تفسیرهای بسیار، گشوده و در تاریخ بی‌همتا است.

1. *Account of the Campaigns of the Warrior Emperor Saint*

برآمدن چنگیزخان

مغولستان امروزی سرزمینی دورافتاده است که به دور از راه‌های مهم بازرگانی و مواصلاتی قرار گرفته است. مغول‌های روزگار چنگیزخان در یک استپ، منطقه‌ای شامل علفزار و تپه‌های کوتاه، زندگی می‌کردند که در شرق آلتایی و کوه‌های تیان‌شان، شمال صحرای گبی و جنوب سیبری قرار دارد. آب و هوای آن طاقت‌فرساست، با تابستان‌های داغ و خشک و زمستان‌های طولانی و سرد. زمین مراتعی عالی برای چرای احشام دارد اما بارش کم باران، کشت و زرع گیاهان و پرورش میوه را ناممکن می‌سازد.

در طول یک هزاره، قبایل استپ برای تاخت و تاز به چین شمالی گرد هم آمدند. برخی از این تهاجم‌ها به مهاجرت‌هایی به درون آسیای میانه، دشت‌های روسیه و اروپا انجامید. دنیای متمدن مانند چین، خاورمیانه و اروپا، از اقوام ساکن استپ‌ها سخت در هراس بودند چرا که در گروه‌های بی‌شمار ظاهر می‌شدند، دره‌ها و دشت‌ها را پر می‌کردند و مزارع مردم یکجانشین را، همانند پس از حمله ملخ‌ها، عاری از محصول می‌نمودند. هسیونگ - نواها، مخوف‌ترین قبیله استپ‌ها تا زمان مغول‌ها، در سده سوم پیش از میلاد اتحادیه قدرتمندی ایجاد کردند. هسیونگ - نواها که نزد اروپاییان به نام هون‌ها شناخته شده‌اند، گله‌دار و شکارچی و سوارکار بودند. همانند مغولان که پس از آنان آمدند، به قبایل و طوایفی تقسیم شده بودند که هر یک زیر فرمان یک رئیس قبیله قرار داشت. آنان جامه‌های پوستی و چرمی می‌پوشیدند، با گوشت خام و شیر اسب‌ها و گوسپندانشان خود را زنده نگه می‌داشتند و در کلبه‌هایی پوشیده از نم‌ده سر می‌بردند.

اتحادیه هون‌ها سرانجام از هم گسست و بار دیگر استپ‌ها محل قبایل ضعیف و پراکنده شد. در کناره‌های شمالی این منطقه، در مرز میان استپ‌ها و جنگل‌های سبیری در سمت شمال، گروهی از طوایف زندگی می‌کردند. این مردم شکارچی، رمه‌دار و سوارکار بودند و با همدیگر به جنگ و نزاع می‌پرداختند و ارتباط کمی با دنیای آن سوی سرزمینشان داشتند. آنان مردمی جنگل‌نشین بودند نه صحرانشین یا ساکن استپ‌ها، و اصل خود را از قلمرو سرد شمال می‌پنداشتند.

این طوایف اجداد مغول‌ها بودند. اقوام دیگر مغولستان به اینان چندان اعتناء نمی‌کردند. مغول‌ها، تا زمان چنگیزخان، پراکنده و ضعیف بودند. رئیسان مقتدر و با نفوذ ساکن استپ‌ها، گاه اتحادی کم‌رعمق و زودگذر در میان قبایل ایجاد می‌کردند، اما به طور دائم با مخالفت مردان جوان‌تر روبرو می‌شدند. شکل زندگی مغولی نیز مانع اتحاد آنان بود. مغول‌ها با پرسه زدن و گردش از این اردو به آن اردو و زندگی در طوایفی که میانشان پیوندهای خانوادگی و ازدواج برقرار بود، فایده‌ای در وجود شاهان یا امپراتوران نمی‌دیدند. آنان تنها از پیرمردان و رؤسای طوایف اطاعت می‌کردند و با سنت‌هایی می‌زیستند که به طور شفاهی از نسلی به نسلی انتقال یافته بود. اما این رسوم، و استقلال مغروارانه آن‌ها، با ظهور چنگیزخان تغییر یافت.

یک قبیله چادر نشین ضعیف

چنگیزخان قرار بود برای مغول‌ها مظهر و تجسم بهترین اوصافی شود که یک مغول می‌توانست داشته باشد. این اوصاف، صفات یک شکارچی به شمار می‌آمدند: صبر و تحمل، تاب و طاقت سختی، و مهارت. در نخستین بند تاریخ سری مغول، یک نویسنده گمنام سده سیزدهم، آغاز به وجود آمدن مغول‌ها را با قصه اتحاد یک گرگ و یک گوزن شرح می‌دهد، شکارچی و شکارش که در کناره‌های یک دریای داخلی، دریاچه بایکال، زندگی می‌کنند:

یک گرگ آبی - خاکستری به دنیا آمد

که سرنوشتش اراده آسمان بود.

همسرش یک گوزن زرد کم‌رنگ بود.

آن‌ها پیرامون دریاچه سفر می‌کردند و هنگامی که نزدیک سرچشمه رودخانه اونون^۱ اتراق کرده بودند،



قوم هسیونگ - نو (هون‌ها) که در این‌جا به تصویر کشیده شده‌اند، صحراگردانی گله‌دار، شکارچی و سوارکار بودند که از استپ‌های مغولستان برآمدند و در اواخر دوره امپراتوری روم اروپا را در وحشت فرو بردند.

در چشم‌انداز کوه بورخان خالدون^۱ [قلدون] نخستین پسر آن‌ها متولد شد، نامش را باتاچیکان^۲ [باتاکاسیقان] گذاشتند.^(۱)

مغول‌ها به خود چونان بازماندگان نسل مخلوقات وحشی می‌نگریستند. نخستین زیستگاه آنان جنگل‌های سیبری بود که هزاران مایل به سوی شمال، شرق و از سمت غرب تا کرانه‌های دریاچه بایکال، گسترده بود. گرگ، با غریزه پرقدرتش در ردیابی، تعقیب و کشتن - خطرناک، بی‌رحم و باهوش - برای قومی که بالاترین ارزش را تاب و تحمل سختی و توانایی در شکار می‌دانست، نمادی از پدر ارائه می‌کرد. اما شکار فقط زنده ماندن را تأمین می‌کرد و موجب می‌شد مغول‌ها دائماً برای یافتن شکار در حرکت باشند. برای شکارچیان، زندگی چادرنشینی در استپ نمایانگر بهترین شیوه زندگی بود که فرصت جمع‌آوری احشام و گله‌ها و تجارت یا هجوم به قصد به دست آوردن سلاح و کالا را در اختیار می‌گذاشت.

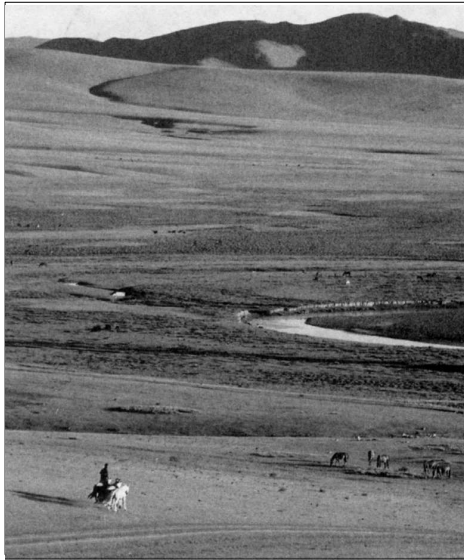
1. Mount Burkhan Khaldun

2. Batachikan

تأثیرات اویغوری

چهار سده پس از انقراض اتحادیه هسیونگ - نوها در سده چهارم، امپراتوری اویغورها در مغولستان و استپ‌های اراسیا^۱ به قدرت رسید. پایتخت ترکان اویغور که نخستین خانات^۲ خود را در سده چهارم بنیان نهادند، در دره رود ارخون قرار داشت که بعدها قلب سیاسی امپراتوری مغول شد. آنان خطی برای نوشتن به وجود آوردند و پیرو آیین بودایی شدند تا آن‌که در سده دهم به اسلام تغییر مذهب دادند. سومین خانات اویغور در سده نهم تجزیه شد اما در تارم باسین^۳ به حیات خود ادامه داد، منطقه‌ای صحرائی که امروز با نام سین کیانگ [ترکستان شرقی] استانی دورافتاده در غرب چین است.

اویغورها تأثیر سیاسی - فرهنگی شدیدی بر مغول‌ها داشته‌اند، به همین دلیل مغول‌ها رسم الخط اویغوری را برای نوشتن زبان خودشان پذیرفتند. به گفته‌ی ای. دی. فیلیپس در کتاب مغول‌ها:



مغول‌ها استپ‌های وسیعی را اشغال کردند تا مراتع برای چهارپایان آنان تأمین باشد.

شمار بسیاری از واژه‌های مغولی مربوط به سازمان اجتماعی و فرمان‌های نظامی از ترکان گرفته شده بود، زیرا آنان در گذشته بر مغول‌ها فرمان می‌راندند. مثلاً: اردو، به معنی اتراقگاه بزرگی که قرارگاه ستاد فرماندهی یا دربار است؛ تومان «ده‌هزار»، به ویژه برای مقاصد نظامی، دسته‌های سوار نظام و پایگاه‌های سربازگیری؛ خان، برای بزرگ‌ترین رئیس قبیله و خاتون به عنوان همسر او یا دیگر زنان بزرگ‌زاده؛ درخان، برای یک مرد آزاد یا کسی که بعداً رئیس متوسطی خواهد شد؛ اولوس، برای قومی خاص یا جمعی از اقوام.

۱. Eurasian، مقصود استپ‌های مشترک میان دو قاره آسیا و اروپا است که مرز مشخص طبیعی میانشان وجود ندارد. -م.

۲. پادشاهی‌های داخلی آسیای مرکزی که در رأس آن‌ها خان بزرگ قرار دارد، خانات خوانده می‌شوند. -م.

3. Tarim Basin

به این دلیل، مغول‌ها از جنگل به سوی استپ‌هایی حرکت کردند که از دریاچه بایکال تا دورترین نقطه جنوب کشیده شده بود. آنان به اقوام گوناگون دیگری که در تپه‌ها و دشت‌های فلات مغولستان زندگی می‌کردند، از جمله اقوام تاتار، ختایی،^۱ جورج،^۲ مرکیت، نایمان، کرائیت، اونگیریات و قرقیزها پیوستند. این‌جا سرزمین مطلوبی برای چراگاه بود و در عین حال جنگل‌های سیبری در سوی شمال نیز همچنان فرصت شکار زمستانی را فراهم می‌ساخت. مغول‌ها، همچون دیگر اقوام استپ‌نشین، گاهگاهی برای غارت یا معامله اسلحه و کالاهای خانگی چینی به سوی شمال چین سرازیر می‌شدند.

اما زیستگاه مغول‌ها از جاده‌های مواصلاتی خوب بازرگانی به سمت جنوب دور افتاده بود. همچنین، چشم و هم‌چشمی همیشگی خانواده و طایفه، استپ‌ها را صحنه اغتشاش، غارت و جنگ بر سر قدرت و سلطه کرده بود. طوایف یکدیگر را غارت می‌کردند، به اترافگاه‌ها شیبخون می‌زدند و اسیران جنگی را برده خانگی یا کنیز خود می‌ساختند. به ندرت - معمولاً در زمان جنگ بر ضد اقوام همسایه استپ‌ها - رهبری متنفذ پدید می‌آمد تا طوایف گوناگون را زیر نفوذ خود متحد کند. اما مغول‌ها شاه، حکومت، قوانین مکتوب، دادگاه، نیروی نظم‌دهنده اجتماعی یا ارتشی آماده نداشتند. در مقابل، آن‌ها قوانین شفاهی سنتی داشتند، در گروه‌های کوچک می‌جنگیدند، بیعت‌های فردی می‌کردند و اختلاف‌هایشان را به طور خصوصی حل و فصل می‌نمودند. مغول‌ها قبیله‌ای بسیار کوچک‌تر از اویغورها، ختایی‌ها، نایمان‌ها و تاتارها باقی ماندند. مغول‌ها در نزد اقوام قوی‌تر و ثروتمندتر استپ قومی غیر متحد، فقیر و فاقد نیروی نظامی قابل ملاحظه به چشم می‌آمدند.

چینیان، مغول‌ها را یکی از قبایل وحشی و بی‌تمدن شمالی می‌پنداشتند و آنان را منگوو یا منگو^۳ می‌نامیدند. لی‌کسین جوان،^۴ وقایع‌نگار چینی، ایشان را چنین توصیف می‌کند: «منگوها در شمال غرب جورچید زندگی می‌کنند؛ در دوران سلسله تانگ قبیله منگوو را تشکیل دادند. مردمی قوی و جنگ‌دوستند، شب‌ها می‌توانند ببینند. آن‌ها از فلس ماهی زره می‌سازند تا خود را از تیرهای دشمن محافظت کنند... آنان غذای خود را نمی‌پزند.»^(۲)

چینیان، سده‌های مداوم تهاجمات مغول‌ها را تجربه کرده بودند و برای مقابله با آنان کار زیادی نمی‌توانستند انجام دهند. استحکامات، دیوارها، برج‌های بسیار و نیروهای نظامی

1. Khitan

2. Jurchen

3. Mengwu - menggu

4. Li Xinchuan

مستقر بر سر راه صحرانشینان، از پس محافظت آن همه مرز طولانی بر نمی‌آمد. به همین دلیل، امپراتوران چین به روش‌های سیاسی روی می‌آوردند و به طور دائم در پی بستن پیمان اتحاد با قوی‌ترین رئیسان صحرانشین بودند. آنان همچنین دسیسه می‌کردند و قبایل ضعیف‌تر را وامی‌داشتند تا به رئیسان قوی شبیخون بزنند و به این ترتیب قبایل را درگیر جنگ داخلی نگه می‌داشتند.

حاکمان چین از مغول‌ها چندان بیمی احساس نمی‌کردند. اواخر سده دوازدهم دوران وحشیگری مغول‌ها بود، اما در عین حال بهترین زمان برای ظهور رهبری قدرتمند نیز به شمار می‌رفت. آنان فقط به فردی فوق‌العاده نیرومند، بانفوذ و دارای بینش نیاز داشتند تا همه را متحد کند. در اوایل سده سیزدهم، این شخصیت را در چنگیزخان یافتند، کسی که مغول‌های فقیر و پراکنده را به فاتحان بزرگ‌ترین امپراتوری تاریخ مبدل ساخت.

برآمدن تموچین

مغول‌ها رهبر بزرگ و متحدکننده خود را در چنگیزخان یافتند که در سال ۱۱۶۷ با نام تموچین به دنیا آمد. او متعلق به طایفه بورجیقین بود، تجمعی از صدها خانوار که در وطن مغول‌ها واقع در جنوب شرقی دریاچه بایکال، در طول رود اونون می‌زیستند. تموچین پسر هونلون اوچین و یسوکای، رئیس قبیله بورجیقین، بود که فرزندشان را پس از غلبه بر یک دشمن تاتار نامگذاری کردند. در مقام پسر رئیس قبیله، تموچین اگر ریاست بر همه اقوام مغول را در سر نمی‌پروراند، باید داعیه رهبری قبیله خود را می‌داشت. اما رئیسان مغول عنوان‌های خود را به ارث نمی‌بردند. آنان به وسیله پیروانشان به ریاست انتخاب می‌شدند و به کمک بیعت‌های وفاداری و نشان دادن توانایی رهبری در زمان‌های جنگ به قدرت دست می‌یافتند.

حسادت و جدال بر سر قدرت، ریاست قبیله را در میان مغولان پرخطر می‌ساخت و آنان اغلب در معرض ترور به دست دشمنان و حتی پیروان خود قرار داشتند. یسوکای هنگامی که پسرش نه ساله بود به دست جمعی از تاتارها، یک قوم استپ‌نشین رقیب، مسموم شد. هونلون اوچین، مادر تموچین، مجبور شد به دره رود اونون فرار کند. خانواده بی‌پدر در محیط وحش زندگی کردند، راندگانی که بقایشان در گرو شکاری بود که می‌کشتند و ریشه گیاهان وحشی قابل خوردن که این سو و آن سو می‌یافتند.

زمانی که تموچین هنوز پسر بچه بود، به دست افراد قبیله تاجیوت، یک قبیله مغول دیگر، به اسارت گرفته شد و ماه‌ها زندانی آن‌ها بود. او مملوک شخصی یک رئیس قبیله

تایجیوت شد اما اجازه داشت زیر نظر مراقبان خود به اطراف برود. یک شب، وقتی که همه در خواب بودند، او از محل اتراق قبیلۀ تایجیوت گریخت و به میان قوم اونگیرات پناه برد. در زمان سکونت در نزد اونگیرات‌ها، او با دختری به نام بورتته که قبلاً پدرش برای او نامزد کرده بود، ازدواج کرد. سپس تموچین، نوکر^۱ (از اجزای) طغرل‌خان، یکی از رؤسای کرائیت (از قبایل استپ که بعدها به اتحاد مغول پیوست) و آندای^۲ (در سنت استپ، بار و همپیمان) سابق پدرش یسوکای شد. ناآرامی و بی‌هدفی زندگی در استپ، مردان جوان و جاه‌طلب را بر آن می‌داشت که بیعت‌هایی این‌چنین انجام دهند و به عنوان نوکر به خدمت یک خان یا رئیس درآیند. این افراد در محل اتراق رؤسایشان زندگی می‌کردند، اما آزاد بودند که هر وقت می‌خواهند او را ترک کنند و به خدمت هر خان دیگری که دوست دارند، درآیند. به این دلیل، یک خان موفق همواره نیروی خود را در حال آموزش و تمرین نگه می‌داشت و به دنبال جنگ و شیبخون بود؛ به این صورت، افراد پیروز او به غنایم و ثروت دست می‌یافتند، نوکرها وفادار می‌مانند و قبیلۀ اعضای تازه‌تری را به خود جذب می‌کرد.

استراتژی و روش‌های جنگی تموچین

تموچین به عنوان یکی از افراد طغرل‌خان، همچنان با آندای دوران کودکی‌اش، جاموقه، دوست بود. هر دو جنگاورانی ورزیده بودند و هر یک ریاست گروه کوچکی از مردان را برعهده داشتند که برای طغرل‌خان می‌جنگیدند. تموچین در چندین کارزار استثنایی دشمنان طغرل را مغلوب کرده بود. این پیروزی‌ها وجهه او را در میان قبایل مغول بالا برد و حس جاه‌طلبی او را تحریک کرد. به گفته دیوید مورگان^۳ مورخ: «شرایط برای یک جنگاور جوان موفق صحرائشین مساعد بود تا گروه مردان خودش را جمع‌آوری کند، اگر می‌توانست قدم اول را بردارد. این همان کاری است که به نظر می‌رسد تموچین کرده باشد. با تکیه بر جسارت و تهور خود، موفقیت‌هایش در هجوم بردن به گروه‌های بزرگ‌تر و جاذبه شخصی‌اش - حال هر گونه که بوده باشد - به جذب جنگاورانی همانند خود به سود معیارهای شخصی‌اش پرداخت.»^(۳) دسته جنگاوران پیرامون تموچین به‌تدریج به ارتش کوچکی متشکل از چند صد مرد رسید. تموچین با سازماندهی جنگندگان مغول در

۱. Nokor، این کلمه بعدها به صورت نوکر به زبان فارسی هم راه یافت و معانی چندی پیدا کرد، مانند شخص وابسته، مستخدم، کارمند و این اواخر خدمتکار شخصی. - م.

2. Anda

3. David Morgan

واحدهای کوچک خودکفا و تعلیم آنها برای جنگ منسجم و یکپارچه، بر تکروی معمول آنها در صحنه کارزار غلبه کرد. واحدهای کوچکتر مأمور حمله به هدفهای معین در سپاه دشمن و در صورت نیاز، پشتیبانی از واحدهای دیگر بودند. فرماندهی تموچین و روشهای جنگی او، واحد او را به یکی از دسته‌های جنگی بسیار مؤثر طغرلخان تبدیل کرد. طغرلخان به تواناییهای تموچین توجه داشت. وی در سمت بزرگ قبیله کرائیت به مردی مانند تموچین نیاز داشت تا بتواند پیمان اتحادی با امپراتور سلسله چین^۱ ببندد که در شمال سرزمین چین حکومت داشتند. سرانجام امپراتور سلسله چین، زمینه‌ای فراهم کرد تا



در این تصویر تموچین نشان داده شده که خود را از نگهبانان قبیله تاجیوت پنهان کرده است. او پس از ماهها اسارت در دست آنان فرار کرد.

1. Qin dynasty, in northern China

طغرل‌خان وانگ (شاه) مغول‌ها گردد و او را همچون یک متحد در برابر قوم دیگری از مغولستان، یعنی تاتارهای قدرتمند، به خدمت گرفت. تموچین این مبارزه را با تعقیب و مغلوب ساختن ارتشی از تاتارها در کوهستان خینگان به سود طغرل‌خان تمام کرد. در حالی که این نبرد تهدید تاتارها را برای سلسله چین از بین برد، تموچین پس از پایان نبرد انتقام مسموم شدن پدرش را با قتل عام صدها مرد و خانواده تاتار گرفت.

طی چندین عملیات تموچین اطاعت بی‌رحمانه‌ای در مردان و فرماندهان خود پدید آورد. او، چنان که جوینی تاریخ‌نگار ایرانی او را وصف می‌کند، ظاهری تأثیرگذار داشت: «مردی بلندقامت، با اندامی سالم و نیرومند، بدنی پر قدرت، موی صورت اندک و رو به سفیدی، چشمان گربه‌ای؛ دارای نیروی خاص، نبوغ و فهم؛ خوفناک، خونریز، قاطع، ثابت قدم، نابودکننده دشمنان، بی‌پروا، خوشبین و امیدوار و بی‌رحم و قسی‌القلب»^(۴)

تموچین، استاد تاکتیک در صحنه نبرد، پیش از هر درگیری با دشمنانش به دقت نقشه می‌کشید. با علاقه به حملات غافلگیرانه و سازمان‌دهی غیر قابل پیش‌بینی، مردانش را در



تموچین از جنگ‌های ساختگی (مانور امروزی) برای آموزش دادن به افسران و مردان خود استفاده می‌کرد تا به آنان همکاری با همدیگر و اطاعت بدون چون و چرا از فرمان‌های خود را بیاموزد.

بهترین موقعیت ممکن در صحنه نبرد قرار می‌داد. وقتی طایفه‌ای از خانوار و سرباز در موقعیت جنگ قرار می‌گرفت یا تهدید شیبیخون در میان بود، او تمام عشیره را برای دفاع از خود سازمان‌دهی می‌کرد. مایکل پرادین^۱ در باره این آماده‌سازی می‌نویسد:

رسم صحرانشینان در نبرد چنان بود که برای محافظت رمه‌ها و مردمشان تجمعی از ارابه‌ها در وسط ایجاد کنند و در همان حال جنگندگان از ارابه‌ها جدا می‌شدند، برای حمله به دشمن یا عقب‌نشینی و دفاع از محل تجمع. اما تموچین فرمان داد که گاری‌ها را دایره‌وار در منتهی‌الیه یکی از جناح‌های سپاه قرار دهند و دفاع از این دایره را بر عهده زنان و کودکان مسلح به تیر و کمان می‌گذاشت.^(۵)

تموچین به افرادی که با نمایش جنگ و سپس گریز، واحدهای سپاه دشمن را به ستوه آورند، سپس با حمله به دشمن در جایی که انتظار آن را ندارد، ضربه‌ای کوبنده وارد آورند تا دشمن ناامید و آماده تسلیم شود. این گونه جنگ‌های ساختگی، شیوه‌های جنگی و در مجموع استراتژی تموچین را عملی می‌ساخت. آن‌ها به فرماندهان و مردان تموچین می‌آموختند که با همدیگر همکاری و از دستورهای رهبر خود بی‌چون و چرا اطاعت کنند. اندک اندک، تموچین به صورت مقتدرترین رقیب طغرل‌خان برای رهبری مغول‌ها نمایان شد.

رقابت با طغرل خان

وفاداری مردان تموچین به او پس از غلبه بر تاتارها محکم‌تر شد. اما پیروزی او در نبرد و توانایی‌اش در رهبری، رشک و حسد ولی‌نعمت او، طغرل‌خان، را برانگیخت. در سال ۱۲۰۴، خان جاموقه را مأمور سرکوبی فرمانده جوان کرد. اگرچه جاموقه با تموچین پیمان دوستی تا دم مرگ بسته بود، به دست آوردن این پیروزی را فرصتی برای خود دانست. او بقیه مردان را در گروهی مقابل تموچین گرد آورد و آماده نبرد با او شد.

تموچین برای رویارویی با این آخرین تهدید در راه رسیدن به قدرت مطلق، رهبران گروه خود را در مجمعی به نام قوریل‌تای گردآورد تا نقشه‌ای برای مبارزه طرح کنند. او مردانش را در گروه‌های کوچک ده نفره و صد نفره به نحوی منظم کرد که هر گروه در همکاری نزدیک با دیگر گروه‌ها، به محض دریافت دستور از طریق پیک‌ها یا علامت دادن با پرچم یا پرتاب تیر، آماده برای حرکت سریع باشند. جاموقه که با توانایی‌های فرماندهی تموچین آشنا بود و

1. Michael Prawdin

با نیروی بزرگ و به خوبی سازماندهی شده‌ی او روبرو شد، پیش از آن که دو سپاه آغاز به نبرد کنند، فرار را بر قرار ترجیح داد. سپاه او به طور کامل درهم شکست و صدها تن از مردانش به کام مرگ فرو رفتند. کمی بعد، جاموقه هم دستگیر و معدوم شد. در سال ۱۲۰۳، تموچین رقیبان دیگری را که زیر علم طغرلخان جمع شده بودند، نیز شکست داد و خود طغرلخان هم در نبرد کشته شد.

پس از نابودی جاموقه و طغرلخان، تموچین در سال ۱۲۰۶ در کنار رود اریون که در شمال شرقی مغولستان امروزی واقع است، قوریلتهای دیگری برگزار کرد. تموچین در این مجمع همه‌ی خاندان خود، یاران، امیران و همگی رؤسای قبایل مغول را که با او بیعت کرده و قول همه‌گونه مساعدت به او داده بودند، گرد هم آورد. او رهبر مغولها برگزیده شد و به او لقب چنگیزخان (فرمانروای جهان) دادند. این واقعه، چنان که بوریس ولادیمیرتسوف^۱ شرح می‌دهد، هم اهمیت سیاسی و هم اهمیت آیینی داشت: «نقش شاخص قوریلتهای ۱۲۰۶ به وسیله کوچکو پسر مونلیک، کاهن و شمنی که مردم به طور خرافاتی به او اعتقاد داشتند، اجرا شد. کوچکو اعلام کرد که چنگیزخان برگزیده‌ی آسمان آبی جاوید است که او را از پیش چونان فرستاده‌ای برای زمین (جایاگاتو) و برای همه‌ی قبیله‌ی خویش تعیین کرده است.»^(۶)

چنگیزخان در چشم پیروانش برخوردار از لطف آسمان و ارواح بود. او اراده‌ی این ارواح را چنین تجسم می‌کرد که مغولها باید قومی متحد و پرقدرت شوند و قبایل پراکنده‌ی آنها باید در استپها یک امپراتوری تأسیس کنند. در حقیقت، چنگیزخان خیانت، خشونت و ستیزه‌جویی‌های تلخی را که میان قبایل جدایی افکننده بود، تجربه کرده بود. او همچون یک تبعیدی، بدون دوست و همپیمانی که به او تکیه کند، زندگی کرده و صحراگردان انضباط‌ناپذیر را به صورت یک ارتش مؤثر درآورده بود. اکنون او در بالاترین مراتب قدرت قرار گرفته بود تا مغولها را به صورت اجتماعی یکپارچه با اطاعت محض از یک رهبر واحد درآورد.

فرمانروای جهانی

پیش از رسیدن به مقام فرمانروایی جهان نیز چنگیزخان افسران فرمانده خود را چونان نوکران خود، واداشته بود برای شخص او سوگند وفاداری یاد کنند. در عوض، او با اعطای فرمانهای مهمی آنان را به ارتش مغول وارد ساخت. او یک گروه نگهبان شخصی با عنوان

1. Boris Vladimirtsov

«کشیک»، از وابستگان جوان تر نوکران خویش، برای خود ترتیب داد. اعضای گروه کشیک مسئول امنیت چنگیزخان بودند.

برای این که از قدرت رئیسان قبایل آگاه باشد، چنگیزخان آنان را با اجبار وارد سازمان اداری خود کرد تا مستقیماً آن‌ها را زیر نظر داشته باشد. نتیجه این تدبیر آن بود که قدرتمندترین رئیسان مغول، موقعیت خود را کاملاً وامدار او شدند و نه برگرفته از طایفه و خاندان خودشان. اما چنگیزخان به خوبی آگاه بود که رهبری او رشک و حسد تواناترین پیروان او را هم برمی‌انگیزد. در این مورد، او کسانی را که به هر شکلی تهدیدی برای او به نظر می‌آمدند، به مناطق دوردست تبعید یا به سادگی با چیدن زمینه‌ای نابود می‌کرد. رقابت و ستیزه‌جویی قبیله‌ای - در ارتش یا در حکومت - با مجبور کردن همه سربازان به ادای سوگند وفاداری شخصی به چنگیزخان از میان رفت.

برای بنیان نهادن یک امپراتوری بزرگ، چنگیز مجموعه‌ای از قوانین، امریه و دستورالعمل‌ها را از تصویب گذراند که به یاسای بزرگ شهرت دارد. یاسا چگونگی حکومت بر هر ولایت، وظایف حاکمان و سازمان اداری، چگونگی کیفر دادن به جرم‌ها و حتی اداره امور داخلی خانه‌ها را معین می‌کرد. یاسایی که چنگیزخان وضع کرد در بند زیر به نقل از مورخ ایرانی، خواجه رشیدالدین فضل‌الله، می‌آید:

اگر آیندگانی که در پانصد، هزار، یا ده‌هزار سال بعد به دنیا می‌آیند و به پادشاهی می‌رسند، رسوم سلطنت را حفظ کنند و سنت‌ها (یاسون) و قانون چنگیزخان (یاسا) را، که باید بر (همه جنبه‌های مهم زندگی) مردم اعمال شوند، تغییر ندهند، آسمان از حکومت آنان حمایت خواهد کرد... اگر فرماندهان بزرگ ارتش و امیران بازمانده از نسل فرزندان متعدد فرمانروا که در آینده متولد خواهند شد، به طور قاطع و بی‌چون و چرا به قانون پایبند نباشند، قدرت دولت از هم پاشیده خواهد شد و به پایان خواهد رسید؛ و آن‌گاه، هرچه بجویند، دیگر چنگیزخان را نخواهند یافت.^(۷)

وظیفه‌ای که چنگیزخان برای خود مقرر کرده بود، با متحد ساختن قوم مغول به پایان نرسید. نیز او، با پیروزی‌هایی که بر نیروهای پراکنده در استپ‌های دورافتاده مغولستان به دست می‌آورد، خرسند نبود. او خود را همچون یک خان بزرگ و همچنین یک رهبر مذهبی، شمن شناخته شده‌ای می‌دانست که از سوی تنگری، خدای آسمان، مأمور شده بود در رأس سپاه خود سراسر گیتی را به زیر سلطه درآورد. با رهبری چنگیزخان، قوم مغول برای وظیفه بزرگ‌تری آماده می‌شد: تسخیر جهان.

فتوحات چنگیزخان

در طول بیست سال بعد، چنگیزخان مغولان را به مجموعه‌ای از پیروزی‌های فوق‌العاده رسانید، از چین تا آسیای میانه، ایران و تا دوردست در غرب، کوه‌های قفقاز. او قلمرو عظیمی را زیر فرمان شخص خود درآورد. هدف او آن بود که قانون و رسوم دیوانی به شیوه مغولی را بر سراسر جهان تحمیل کند، همه دنیا از او ستایش و قدردانی کنند و سراسر گیتی که بایستی به خاندان او به عنوان سلسله سلطنتی وفادار باشند، از او اطاعت کنند.

چنگیزخان همواره در برابر دشمنانش از وحشت افکندن به عنوان سلاحی مؤثر استفاده می‌کرد. شهرت او به عنوان قاتلی سنگدل و بی‌رحم، جلوی رسم با خاک یکسان کردن شهرها را در صورت مقاومت در برابر سپاهیان او می‌گرفت. اما چنگیزخان هرگز هیچ جنگی را بی‌دلیل آغاز نکرد. ارتش نسبتاً کوچک مغول (در مقایسه با دولت‌های پرسی‌تر مانند چین) قادر به آوردن شمار بزرگی از مردان به صحنه نبرد نبود. چنگیزخان از توانایی حرکات رزمی سریع برای غافلگیری استفاده می‌کرد تا دشمن را در تنگنا قرار دهد و وادار سازد که هرچه زودتر خود را تسلیم کنند. او همچنین سیاستمدار ماهری بود که با از میان برداشتن طغیانگران و انگیزتن دشمنان بر ضد همدیگر، متحد به دست می‌آورد.

در سال ۱۲۱۴، پس از تلاش چندساله برای تجمع نیرو، ارتش چنگیزخان شانگتو، پایتخت سلسله چین، را تصرف کرد. سپس فرمانروای جهان رو به سوی قراختاییان آورد، پادشاهی کوچکی در استپ واقع در غرب مغولستان که مردی از قبیله نایمان به نام کوچلگ بر آن حکم می‌راند. کوچلگ اگرچه مردی از استپ و در حد خود، خان بزرگی به شمار می‌رفت، شاه قبلی را با یک حرکت ناگهانی از میان برداشته بود. این عمل خیانت‌کارانه، تعصب مذهبی او و کشتن مسلمانان (کوچلگ خود بودایی بود)، او را سخت در میان مردم خودش منفور ساخته بود. کوچلگ به آسانی توسط جبه نویان، سردار چنگیزخان، در ۱۲۱۸ مغلوب شد و کمی بعد خودش نیز به دام افتاد و به قتل رسید. پس از این پیروزی بسیاری از ختاییان به خدمت چنگیزخان درآمدند و او بسیاری از ساختارهای دیوانی و عملی قراختاییان را برای ساختن امپراتوری خود پذیرفت.

در سال ۱۲۱۸، در غرب، پیمان شکنی و خیانت یک حاکم عرب^۱ انگیزه فتوحات بزرگ

۱. اگر نخواهیم این اشتباه را به ناآگاهی نویسنده نسبت دهیم، باید آن را به حساب اشتباهات سهوی یا عمدی باب روز بگذاریم که میان عرب و مسلمان و عربی و اسلامی تفاوتی قائل نیستند. غایرخان، حاکم اترار که در متن نام دیگر او اینالچک یا اینال‌خان آمده است، از ترکان قنقلی و از بستگان سلطان محمد خوارزمشاه بود، نه یک حاکم عرب. - م.

میثاق بالجونا

در سال ۱۲۰۳، تموچین به زحمت از دسیسه‌ای بر ضد زندگی‌اش جان به در برد که به دست طغرل‌خان، مردی که با او چونان نوکر یا بنده و غلام پیمان وفاداری بسته بود، ترتیب داده شده بود. او سپس همانند روزگاری که پدرش یسوکای به قتل رسیده بود، آواره کوه و بیابان شد. این بار او گروهی نوزده نفره از پیروانش را زیر فرمان داشت. گروه به سوی کرانه‌های دریاچه بالجونا در مغولستان شمالی تاختند، جایی که در آن تموچین نقشه انتقام از خان را طرح‌ریزی کرد. در مراسمی که در سنت مغولی نشانه تأسیس امپراتوری چنگیزخان به شمار می‌رود، مردان سوگند وفاداری به تموچین یاد کردند. این «میثاق بالجونا» رویداد مهمی در تاریخ مغول تلقی می‌شود. هر یک از اعضای این پیمان پاداش خود را، پس از شکست طغرل‌خان و قوریلتهای ۱۲۰۶ که در آن تموچین به عنوان چنگیزخان برگزیده شد، با دستیابی به سمت‌های مهم می‌گرفتند.

میثاق بالجونا، چنان که جک و درفورد^۱ در کتاب چنگیزخان و ساختن دنیای جدید آورده است، ذات امپراتوری مغولی را که چنگیزخان در سال‌های بعد تأسیس می‌کرد، نشان می‌دهد:

نوزده مرد همراه تموچین خان از نُه قبیله مختلف آمده بودند؛ در واقع، احتمالاً فقط تموچین و برادرش جوچی قسار متعلق به قبیله‌ای مغولی بودند. بقیه مرکیت، ختایی و کرائیت بودند. در حالی که تموچین یک شمنیست مؤمن بود که آسمان آبی جاوید و خدای کوه بورخان خالدون را می‌پرستید، از آن نوزده نفر چند تن مسیحی، سه نفر مسلمان و بقیه بودایی بودند. آنان فقط با سرسپردگی به تموچین و خوردن سوگند وفاداری به او و به همدیگر متحد شدند. سوگند بالجونا نوعی پیوند برادری پدید آورد که با بالاتر رفتن نسبت به خویشاوندی و قومیت و هم‌مذهبی، به نوعی شهروندی متمدنانه نوین بر پایه عمل و انتخاب شخصی نزدیک شد. این ارتباط برای پیروان تموچین نماد جامعه جدیدی شد که به تسلط پایه‌های وحدت امپراتوری مغول می‌انجامید.

بعدی چنگیزخان در خوارزم شد، سلطنتی که بر صحراها و دشت‌های آسیای مرکزی حکم می‌راند. جاده باستانی ابریشم، استپ‌های مغولستان را به شهرهای خوارزم و پایتخت آن سمرقند، ثروتمندترین شهر آسیای میانه، مرتبط می‌ساخت. این دو منطقه به وسیله این تجارت به طور مؤثری به همدیگر وابسته بودند و چنگیزخان بلافاصله پس از رسیدن به فرمانروایی مغولان، با خوارزمشاهیان پیمان صلح و دوستی بست. اما روابط صلح‌آمیز پس از آن که یک کاروان تجاری مغول به وسیله اینالچک (یا اینال خان)، حاکم خوارزمشاهیان بر

1. Jack Weatherford



در این مینیاتور ایرانی سده پانزدهمی، سپاهیان چنگیزخان در حال قلع و قمع قراختایان نشان داده شده است.

شهر اترار توقیف شد، به سر رسید. اینالچک پس از بازجویی چهار تن از تاجران مغول صاحب کاروان، آنان را متهم به جاسوسی کرد و به قتل رساند.

چنگیزخان کسی نبود که نسبت به پیمان شکنی و خیانت، به ویژه از سوی مردی که هرگز با او دشمنی نداشت، بی تفاوت بماند. در این زمان، او به توانایی خود در مجازات هرگونه رفتار بد از سوی افراد خودش یا متحدانش در دوردست‌ها، اعتماد داشت. او سفیری به سوی سلطان محمد خوارزمشاه فرستاد و در باره آنچه در آینده اتفاق می افتاد، به او هشدار داد:

تاتارها و مغولها

از سده‌های میانه نام‌های بسیاری به قوم چنگیزخان داده شده است: مغولها، تاتارها و تارتارها. در سده دوازدهم، تاتارها قبیلهٔ نیرومندی در مغولستان شرقی به شمار می‌رفتند که بر استپ‌ها و صحراهای شمال چین تسلط داشتند. آنان متحد سلسلهٔ چین، واقع در شمال سرزمین چین، بودند و رقیب قبایل قدرتمند دیگر استپ کرائیت‌ها، مرکیت‌ها، اونگیرات‌ها، نایمان‌ها و نیز قبیلهٔ چنگیزخان، محسوب می‌شدند.

چنگیزخان تاتارها را پیش از پذیرفته‌شدنش از سوی همهٔ قبایل استپ به عنوان فرمانروای جهانی آن‌ها، مغلوب و نابود کرد. اما در روسیه و اروپا، نام تاتار به عنوان مردم مغولستان که رعیت چنگیزخان به شمار می‌رفتند، پذیرفته شده است (این نام همچنین با املائی تارتار به کار می‌رفت - که برای بسیاری یادآور آن بود که اصل این مردم به تارتاروس، نامی برای جهنم در سنت مسیحی یونانی، مربوط است). نام کوچک چنگیزخان تموچین بود - نام مرد تاتاری که پدر خود تموچین او را به قتل رسانده بود. وقتی تاتارها این مرگ را با مسموم کردن پدر تموچین تلافی کردند، تموچین انتقام این قتل را هدف سراسر زندگی خود قرار داد. سرکوبی تاتارها به دست او، آن‌ها را به عنوان یک قبیلهٔ مطرود مغولی از میان برد اما نام آن‌ها سده‌ها در اروپا باقی ماند.

تو با امضای توافقنامه با ما بر عهده گرفته‌ای که مراقبت کنی بازرگانان ما آسیبی نبینند؛ اما در عمل پایبند نبودی و قول خود را شکستی. پیمان‌شکنی نکوهیده است و از سوی یک پادشاه اسلام نکوهیده‌تر. اما اگر تو بر اینی که کردار اینال‌خان به دستور تو نبوده است، او را به سوی من بفرست تا ما او را برای جرمش مجازات کنیم. به این ترتیب، خلاق در امان می‌ماند و از خونریزی جلوگیری می‌شود. در غیر این صورت، جنگ خواهد بود.^(۸)

هنگامی که سلطان محمد تهدید چنگیزخان را دریافت کرد، به اینالچک دستور داد برخی از سفیران مغول را به قتل برساند و بقیه را با سرهای تراشیده برگرداند (اهانتی تحقیرآمیز در نزد بسیاری از جوامع آسیا). چنگیزخان مورد اهانت قرارگرفته سپاه عظیمی متشکل از دویست هزار مرد با برج‌های متحرک و قلعه‌کوب‌های چینی که در نبرد علیه شهرهای امپراتوری چین به کار گرفته شده بودند، گرد آورد. سپس، فرمان تهاجم و ویران‌سازی خوارزم را صادر کرد.

مغول‌ها نخست اترار را تسخیر کردند که در آن‌جا اینالچک دستگیر و به فجیع‌ترین و

رویارویی اروپا با مغولان

اروپای اوایل سده سیزدهم هیچ‌گونه آگاهی از مغول‌ها نداشت و در باره آسیای غربی بسیار کم می‌دانست. هرگز پای یک نفر غربی به کشورهای دوردست واقع در آن سر دیگر جاده ابریشم نرسیده بود و حتی هیچ کشتی اروپایی دورتر از کرانه‌های شبه جزیره عربستان و نقاطی به دوری اقیانوس هند را در ننور دیده بود.

آوازه لشکرکشی‌های چنگیزخان از طریق صلیبیان، جنگاوران مسیحی که در خاورمیانه حکومت‌های کوچک فئودالی داشتند، به اروپا رسید. سیزده سال پس از مرگ چنگیزخان در ۱۲۲۷، سپاهیان مغول اروپا را، با غارت و یغمای لهستان و مجارستان، مورد تهاجم قرار دادند. سیاحان و سفیران رو به سوی شرق گذاشتند تا در باره مغولان تحقیق کنند. ماتیو پاریس^۱ مورخی انگلیسی بود که به شرح حمله مغول به اروپا پرداخت و گزارشی خیالپردازانه از تاریخ و رسوم مغول‌ها داد. جان پلانو کارپینی^۲ سیاحی بود که از سوی پاپ اینوکتیوس چهارم، رهبر کاتولیک‌ها، پس از هجوم مغول‌ها به اروپا در ۱۲۴۰، به مغولستان فرستاده شد. کارپینی و همراهش بندیکت، پیاده و سواره از طریق دشت‌های جنوبی روسیه و صحراهای آسیای میانه به مغولستان سفر کردند. آنان از اردوی گیوک نوه چنگیزخان، سومین خان بزرگ مغول از ۱۲۴۶ تا زمان مرگش در ۱۲۴۸، دیدن کردند و در آن‌جا با رفتاری شایسته پذیرایی شدند. خان سفیران اروپایی را پذیرفت و در نامه‌ای از پاپ و سراسر اروپا درخواست بیعت و وفاداری نسبت به فرمانروای مغول کرد. کارپینی در سال ۱۲۴۷ گزارشی نوشت که به تاریخ مغول‌ها^۳ شهرت دارد و در آن به شرح آداب و رسوم و ارتش مغول پرداخت.

در سال ۱۲۵۳، یک کشیش و مبلغ مسیحی به نام ویلیام روبروک^۴ از سوی لویی نهم پادشاه فرانسه به دربار مغول فرستاده شد که با منگوقاآن، خان بزرگ جانشین گیوک، در قراقوروم پایتخت مغول‌ها ملاقات کرد. منگوقاآن از ویلیام دعوت کرد تا در مجلس مناظره‌ای در باره مسیحیت، اسلام و آیین بودایی، که برای سرگرمی و آگاهی خان ترتیب می‌یافت، شرکت کند. رویارویی ویلیام با مغول‌ها و شرح این مناظره مشهور در سفرنامه^۵ ویلیام آمده است.

مشهورترین سیاح اروپایی، مارکو پولو، تاجری ایتالیایی بود که بیست سال در شرق دور اقامت کرد. او از ۱۲۷۵ تا ۱۲۹۲، در خانبالیق پایتخت امپراتوری مغول در چین شمالی کار و زندگی کرد. بخشی از این دوران در دربار قوبیلای قاآن فرمانروای مغول چین گذشت. او پس از بازگشت به اروپا سفرنامه^۶ خود را نوشت که شرح مسافرت‌های خودش و آداب و رسوم چندین قوم آسیایی است و در آن به ویژه به تاریخ و امور دیوانی چین تحت فرمان قوبیلای قاآن، توجه نشان داده است.

1. Matthew Paris

2. John of Plano Carpini

3. *Historia Mongalorum*

4. William of Rubruck

5. William's *Itinerarium*6. *The Travels*, این اثر به نام سفرنامه مارکو پولو به فارسی هم ترجمه شده است. - م

دردناک‌ترین شیوه‌ای که مغول می‌توانست به کار گیرد - با ریختن فلز مذاب در چشمانش - به قتل رسید. پس از اترار، مغول شهرهای بخارا، اترار^۱ و سمرقند، پایتخت سلطان محمد، را درهم شکست. سمرقند، که با پادگانی صد هزار نفره از سربازان با تجهیزات ناکافی محافظت می‌شد، پس از پنج روز تسلیم شد. مغول‌ها همه مدافعان مسلح را به قتل رساندند، ساکنان شهر را بیرون راندند و دیوارهای شهر، بناهای تاریخی، قصرها، بازارها و خانه‌های آن را ویران کردند. سمرقند که روزگاری ثروتمندترین شهر جاده ابریشم به شمار می‌رفت، به ویرانه‌ای خالی از سکنه تبدیل شد و در همان حال سلطان محمد به جزیره‌ای در دریای خزر گریخت و در آن‌جا در سال ۱۲۲۰ به مرگ طبیعی درگذشت.

این پیروزی‌ها و قتل‌عام‌ها در خوارزم، برای چنگیزخان شهرت بدی به همراه آورد که تا سده‌ها باقی ماند. در نظر بسیاری از مورخان، مغولان سدهٔ سیزدهم قاتلانی بودند فاقد قوه تمیز که مطلوبی جز غارت و پیروزی نداشتند. در واقع، چنگیزخان به شمار شهرهایی که ویران کرد، شهرهایی را نیز بخشید؛ او فقط برای عبرت آنان که می‌خواستند در برابر او مقاومت کنند، شهرها را ویران می‌کرد. انگیزهٔ اصلی او ساختن یک امپراتوری عالمگیر مغولی بود که باقی بماند. در نظر چنگیزخان، زندگانی یک مغول صحراگرد نماد آرمانی بود که سراسر جهان در زیر حکومت او، باید به آن اشتیاق نشان می‌داد.

این شیوه زندگانی صحرائی در استپ، مغول‌ها را از مهارت‌های قابل ملاحظه‌ای در شکار، سوارکاری و شبیخون‌زدن برخوردار کرده و همچنین، آنان را برای تجمع و مبارزه طولانی در سرزمین‌های دوردست مستعد و آماده ساخته بود. این ویژگی‌ها، چنگیزخان را بر آن داشت تا با ارادهٔ آهنین و نفوذ شخصیت، انضباطی را که مقتضی فتح جهان بود، برای متحد کردن قبایل پراکندهٔ مغول به کار گیرد. کلید این پیروزی، ارتش مغول بود متشکل از سوارانی تیرانداز که با سرعتی برق‌آسا دست به حمله‌های ناگهانی می‌زدند تا با استفاده از غافلگیری و هماهنگی دقیق در عملیات، در نبرد به پیروزی دست یابند. آموزش و سازماندهی این ارتش با رهنمونی چنگیزخان، آن را به یکی از مؤثرترین نیروهای جنگی در تاریخ بدل ساخت.

۱. در متن، اترار در همه موارد با املائی، Utrar، و در این مورد آخر با املائی Otrar آورده شده که ظاهراً حکایت از دو شهر به نام اترار دارد. - م.